

الهیات دیالکتیکی

شمس الملوک مصطفوی*

چکیده

کارل بارت (۱۸۸۶-۱۹۶۸) متفکر و متاله سوییسی، مؤسس نهضت نو ارتدوکس (راست دینی جدید) در مسیحیت پروتستان است. وی در شرایطی که دین در معرض شدیدترین حملات نقادانه مخالفین قرار داشت و جنگ‌های جهانی یاسی دهشت‌بار بر دل و جان مردم مستولی گردانده و رابطه معنوی آن‌ها را با خداوند سست نموده بود و در شرایطی که سلطه تفکرات لیبرالی حاکم بر الهیات، دین را تا حد یک پدیده‌ی تاریخی و ضامنی برای ارزش‌های اخلاقی تنزل داده بود، به نجات ایمان برخاست و این مهم را با درنداختن طرحی نو و ارائه روشی بدیع و از طریق نگاهی به سنت، به انجام رساند که در این راستا یکی از مهم‌ترین آموزه‌های وی، «الهیات دیالکتیکی» بود. این مقاله بر آن است که ضمن نگاهی مختصر به مدعیات الهیات لیبرال آئین پروتستان و نقدهای بارت بر آن، الهیات دیالکتیکی را به‌عنوان جایگزینی برای الهیات لیبرال معرفی کرده و اختلاف‌های اساسی آن را با الهیات لیبرال روشن سازد و از این طریق نقش کارل بارت را در تاریخ تفکر معاصر معلوم نماید.

واژگان کلیدی: کارل بارت، متاله، الهیات لیبرال، الهیات دیالکتیکی، راست دینی جدید.

*. استادیار فلسفه، دانشگاه آزاد واحد تهران شمال؛ sha_mostafavi@yahoo.com

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۲/۱۱؛ تاریخ تایید: ۱۳۹۱/۰۸/۲۲]

مقدمه

مکاتب فلسفی جدیدی که طی قرون شانزدهم تا هجدهم به وجود آمده و زمینه‌ی پیدایش عصر نو را فراهم آوردند، هر یک صورت تازه‌ای از عقل ارائه دادند و بر مبنای آن به تحلیل و تبیین ساختار عقلانی کائنات پرداختند. از آن جایی که این مکاتب بنا به ماهیت خود دیانتی را عرصه و تأیید می‌نمودند که در چارچوب طرح عقلانی آن‌ها از جهان می‌گنجید، الهیات سنتی راست دین^۱ در معرض خطراتی جدی قرار گرفت. در فلسفه دکارت (۱۵۹۶-۱۶۵۰) که می‌توان وی را مؤسس عقل‌گرایی جدید نامید، خدا صرفاً عاملی بود که صحت نظریات فیلسوف را تضمین می‌کرد. هیوم (۱۷۱۱ - ۱۷۷۶)، با اعمال روش‌های تجربی در حوزه معرفت‌شناسی، راه را برای لادری‌گری گشود.

متفکرانی مانند کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴)، روسو (۱۷۷۲-۱۷۷۶) و ولتر (۱۶۹۴-۱۷۷۸) نیز با ارائه‌ی نظریاتی در خصوص معرفت و دین‌داری، قدرت و توان عقل بشر را به معرض نمایش گذاشتند و زمینه تابعیت ایمان مسیحی را از عقل فراهم نمودند.

مجموع این تحولات و رویکردهای عقلانی مختلف سبب شد که خدای مورد قبول بشر قدیم که اصل و مبدأ عالم و نیروی فاعله کائنات بود، به خدایی تبدیل شود که جهان را مانند ساعتی ساخته و سپس آن را به حال خود واگذاشته و هیچ‌گونه دخل و تصرف و مشیت و عنایتی در آن ندارد. در کنار این همه، نقدهای مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳) و فروید (۱۸۹۶-۱۹۳۹) بردین نیز، تهدیدات علیه راست دینی را شدت می‌بخشید.

ظهور مجدد الهیات عقلانی (طبیعی)^۲ توماس، که در آن رعایت اصول عقلانی با رعایت قوانین الهی یکی دانسته می‌شد، خود نه تنها موجب تقویت راست دینی نبود بلکه زمینه‌ی انزوای هر چه بیشتر الهیات و حیانی را فراهم می‌نمود.

در چنین شرایطی نهضت لیبرالیسم با هدف بازسازی و احیای الهیات پروتستان به صحنه آمد. متألّهین لیبرال قدرت تفکر و استدلال انسان را بهترین وسیله برای پی بردن به ذات الهی می‌دانستند و بر این عقیده بودند که تمامی اعتقادات باید به محک تجربه و عقل آزموده شود. آن‌ها نقادی کتاب مقدس را پذیرفتند^۳ (هور درن. ۱۳۶۸. ص ۶۴).

مدعیات الهیات لیبرال آئین پروتستان و نقدهای بارت بر آن

متکلمان لیبرال تحلیل خود از وجود انسان و جایگان دین در آن را از کانت گرفته بودند زیرا وی دین را پیش فرض درونی عمل اخلاقی می‌دانست و آموزه‌های دینی را به عنوان احکام ارزشی که فقط در صورت خامشان می‌توانستند بیان‌کننده حقایق مابعدالطبیعی باشند، تلقی می‌کرد (ford.1989.P30).

مشخصه جنبش فکری لیبرال، شیوه خاص نگرش به مسیح بود. لیبرال‌ها معتقد بودند که مسیح یک پدیده تاریخی است. آن‌ها زنده شدن عیسی را به عنوان امری ارزشی تفسیر می‌کردند و نه به عنوان واقعیتی که تحقق یافته است. سؤال اساسی برای لیبرال‌ها این بود که با عیسی تاریخی چگونه می‌توان ارتباط برقرار نمود؟ و پاسخ آن‌ها به این سؤال این بود که با مسیح هم چون هر شخصیت تاریخی دیگر، به وسیله مطالعه و بررسی مدارک تاریخی می‌توان ارتباط برقرار کرد. و لذا لیبرال‌ها روش تاریخی را بزرگ می‌شمردند. (ford.1989.P30).

الهیات لیبرالیستی واکنش‌های متعددی را در میان متفکران زمان برانگیخت که می‌توان از میان آن‌ها سه جریان عمده را برشمرد: اول عکس‌العمل متفکران بزرگی مانند رودولف اتو؛^۴ بنا به عقیده اتواز زمان اصلاحات کلیسا به بعد، متألهین و فلاسفه با توجه بیش از اندازه به جنبه‌های عقلانی و اخلاقی دین، جنبه قدسی آن را به فراموشی سپردند. وی ذات دین را امر قدسی می‌دانست و کتاب مهم او، تحت عنوان *امر قدسی* بسیار تأثیرگذار بود. می‌توان گفت که روش اتو در واقع یک روش عرفانی مبتنی بر اسماء جلاله می‌باشد.

دوم عکس‌العمل بولتمان؛^۵ وی با طرح نظریه اسطوره زدایی (demythologization) کوشید پوسته دین را بشکافد و به درک پیام اصلی آن نائل شود. بولتمان تحت تأثیر هیدگر (۱۸۸۹-۱۹۷۶) و براساس تقرر ظهور انسان، قرائت و فهم تازه‌ای از کتاب مقدس ارائه کرد. او به عقاید اولیه راست دینی وفادار بود از جمله به این عقیده که با هیچ تحلیل فلسفی، نمی‌توان به معرفت الهی دست یافت. به عقیده ی بولتمان خدا را فقط از طریق مکاشفه و تجلی خودش می‌توان شناخت. ولی باید دانست که خداوند در مکاشفه خود نیز پنهان است و مشاهده این مکاشفه فقط با چشمان ایمان ممکن می‌گردد (p.158).

عکس‌العمل سوم مربوط به «کارل بارت» بود که به عنوان مؤسس «راست دینی جدید»^۶ شناخته شده است. بارت که در برلین و ماربورگ در محضر دو استاد مسلم الهیات لیبرال آن زمان یعنی «آدولف هارناک» (۱۸۵۰-۱۹۳۱) و «ویلیام هرمان» (۱۸۴۶-۱۹۲۲) تلمذ نموده بود نخست تحت تأثیر این جریان فکری که جنبش غالب قرن نوزدهم بود، قرار گرفت؛ اما پس از جنگ جهانی اول و مشاهده این که مدافعین جریان فکری لیبرالیستی در الهیات، در سلک مدافعین جنگ درآمده اند، به درک روشن تری از ماهیت این اندیشه دست یافت و ضرورت بازگشت به کتاب مقدس برایش مسجل گردید. او دریافت که کتاب مقدس فقط مجموعه‌ای از مدارک قدیمی برای بررسی‌های انتقادی نیست بلکه شهادتی است بر وجود خدای زنده. خود او در این مورد می‌گوید: «تفکر در خصوص ملکوت خدا به معنایی که کتاب مقدس مراد می‌کند و به معنای واقعا آن جهانی، تدریجا بر جان من مستولی می‌شد و مرا تحت فشار قرار می‌داد.» (forstman, 1929, p28)

بارت به این حقیقت رسید که جهت به دست آوردن بنیان مناسبی برای فرهنگ، اخلاق، دولت و کلیسا باید به کلمه الله گوش فرا داد و خدا را آن گونه که خود را در مسیح و کتاب مقدس آشکار ساخته، تفسیر نمود و نه براساس مفاهیم کلی و ایدئولوژی‌های ساخته دست بشر. این دیدگاه در کتاب

«رساله به رومیان»^۷ منعکس شده است. وی در این کتاب تلاش کرده است که کلیسا را به خدای زنده ی کتاب مقدس بازگرداند. در واقع بارت که از تسلط سوپژکتیویسم بر الهیات پروتستان به شدت نگران بود با نوشتن این کتاب سعی داشت که از تبدیل الهیات به یک ایدئولوژی ساخته دست بشر، ممانعت کند و خطر تلاش‌هایی را که در جهت صورت بندی عقلانی مسیحیت اعمال می‌شود، گوشزد نماید. از نظر وی این خطر به سه صورت رخ می‌نماید: اول آن که نتایج فکر انسان با کلمه الله یکی گرفته شده و در نتیجه اعتبار وحی که تجلی پروردگار است، خدشه دار گردد. دوم این که کلیسا به نهادی فرهنگی - اجتماعی مبدل شده و قدرت انتقاد و وظیفه پیامبرانه خود را به فراموشی سپارد و سوم این که انسان فراموش کند که رستگاری فقط از جانب خداست و «برائت از گناه» (justification) فقط با عنایت الهی میسر است (Edwards.pul.1967.pp250-251).

در مجموع انتقادات بارت بر الهیات لیبرال را می‌توان حول چند محور زیر خلاصه کرد :

اول؛ انسان محوری شدن بیش از حد الهیات و از دست رفتن احساس خشیت در برابر خداوند. در این خصوص بارت معتقد بود که الهیات لیبرال چون از بشر شروع می‌کند و نه از خدا، شبیه ساعتی است که ساخته شده تا عقربه اش برخلاف جهت حرکت کند (Barth,1981,p.6).

دوم؛ سازگاری افراطی با فلسفه ی ایده آلیستی و اخلاق بورژوازی قرن نوزدهم. اخلاق مورد قبول بارت، برخلاف اخلاق لیبرالیستی حاکم بر زمان، اخلاقی خدا محور بود، یعنی مبارزه ای علیه احساساتی بودن، (sentimentality) اشتغال داشتن به امور سطحی و فریب خوردن به وسیله مظاهر شیطانی. اخلاق بارت «زشتی‌ها» (disfigurement) و «فریب کاری» ها (sham) را به انسان نشان می‌داد و راه نجات و رستگاری را برای بشر روشن می‌ساخت (Forstman.1929.p.42).

وی در کتاب «رساله به رومیان» به منظور توصیف محصل تر شیوه زندگی مؤمنان، تبیین نسبتا پرتنشی از آیات ۴ و ۵ از باب ۱۲ نامه به رومیان ارائه می‌دهد.

سوم؛ تمرکز غیر قابل قبول بر مطالعه روانشناختی و تاریخی تجارب دینی.

چهارم؛ تنزل مقام الهیات و تبدیل آن به فلسفه دین .

الهیات دیالکتیکی^۸ جانشین الهیات لیبرال

الهیات «رساله به رومیان» دیالکتیکی است و مانند دیالکتیک سقراط (در حمله به مسلمات آتنی‌ها) و تحت تأثیر افلاطون نوشته شده است. همان طور که سقراط تناقض‌هایی را ابداع می‌نمود تا ادعای آتنی‌ها را مبنی بر در اختیار داشتن حقیقت و اجرای عدالت، باطل کند، بارت نیز تناقض‌هایی را ایجاد می‌کرد تا دعاوی مسیحیان را مبنی بر در اختیار داشتن حق و فضیلت و ایمان دینی، فرو بریزد. در واقع خواننده کتاب «رساله به رومیان» می‌تواند دیالکتیک را تجربه کند یعنی نقاد دینداری خود شود (Forstman.1929.p.38).

الهیات دیالکتیکی هم چنین متأثر از فیلسوف و متأله مشهور دانمارکی سورن کرکگور (۱۸۱۳-۱۸۵۵) است. دیالکتیک در کرکگور از دیالکتیک فلاسفه قبل از او مانند هگل متمایز است چرا که وی به لحاظ صوری به تألیف یعنی وضع مجامع (synthesis) قائل نبود و فقط وضع (thesis) و وضع مقابل (antithesis) را می‌پذیرفت و لذا دیالکتیک عقلی را که جمع و تألیف کند نپذیرفت. از نظر وی متناهی و نامتناهی مانع الجمعند و جمع آن‌ها جز به نحوی اسرار آمیز در ایمان ممکن نیست. دیالکتیک کرکگور جدلی است عاطفی و نه عقلی و استدلالی و تا حدودی شبیه است به آن چه پاسکال هنگامی که درباره چالاک‌گی فکر و پرداختن از له به علیه سخن می‌گفت، احساس کرده بود (ژان وال. ۱۳۷۵ ص ۸۹۴).

کرکگور هم چنین به تمایز کیفی نامحدودی بین خدا و آدمی و زمان و سرمدیت قائل بود که این امر نیز در شکل‌گیری اندیشه دیالکتیکی بارت موثر بود. بارت خود در مقدمه ویرایش دوم کتاب رساله به رومیان در این خصوص چنین می‌گوید:

اگر من نظامی دارم، این نظام محدود است به پذیرش آن چه کرکگور تمایز کیفی نامتناهی میان زمان و سرمدیت نامیده است و هم چنین محدود است به این که من این مطلب را که «خدا در آسمان است و تو در زمین» به عنوان مطلبی که هم دارای معنای مثبت است و هم دارای معنای منفی در نظر می‌گیرم. رابطه میان چنین خدایی و چنین انسانی و رابطه میان چنین انسانی و چنین خدایی، از نظر من موضوع کتاب مقدس و ذات فلسفه است. فیلسوفان این را بحران ادراک بشری یعنی علت نخستین می‌نامند و کتاب مقدس در این تقاطع به شخصیت عیسی مسیح می‌نگرد. وقتی که من با سندی همچون نامه به رومیان پولس مواجه می‌شوم، تفسیر آن را. بنابراین فرض آغاز می‌کنم که او با همان معنای غیر قابل تردید و غیر قابل قیاس از این رابطه مواجه بود که من خودم با آن مواجه هستم. . . .» (Forstman.1929.p.39)

رهیافت دیالکتیکی بارت، طبق آن چه که خود او می‌گوید، در پاسخ به بحران اخلاقی زمان خودش ایجاد شد و در حقیقت می‌توان گفت که این رهیافت مقاومتی در برابر یکی گرفتن خدا با ایدئولوژی غالب در فرهنگ آن زمان بود. این الهیات جدلی را می‌توان تکمیل‌کننده نقد عصر روشنگری درباره دین دانست (p.132).

عمده تحقیقات بارت در این زمینه، علاوه بر مقاله‌ها و سخنرانی‌هایش، در دو کتاب به ثبت رسیده است. یکی کتاب عجیبی است که درباره «آنسلم» نوشته و دیگری کتاب «اصول عقاید مسیحیت»^۹ (Christian dogmatic). بر اساس این نوشته‌ها مسیری را که الهیات دیالکتیکی بارت می‌پیماید می‌توان چنین ترسیم کرد (ford. 1989.pp33-34):

اول، بیان فشرده مسأله الهیات سنتی در عصر جدید: نقد عصر روشنگری از دین ادعای عقلانی بودن دین را باطل کرد و ضمانت‌هایی را که الهیات به وسیله آن موجه بودن و انسجام مطالب دینی را به اثبات می‌رساند، از بین برد. «شلاير ما خر»^۱ ضمانت‌های جدیدی را که از تحلیل وجود انسان به دست آورده بود، مطرح کرد، اما این ضمانت‌ها نیز با نقد بارت از دین، در کتاب «ساله به رومیان»، به کلی نابود شد. در حقیقت بارت راه خود را با کشف این مطلب پیدا کرد که می‌توان اقدامات مدرنیته را معکوس نمود. سؤال بارت این بود که چرا باید ایمان، ضمانت‌های عقلی خود را در تحلیل‌هایی که مقدم بر ایمان است، جستجو کند؟ چرا سخن گفتن از ملکوت باید در اتصال با سخن گفتن از جهان، توجیه معرفتی خود را پیدا کند؟ چرا مسئله برعکس نباشد؟ او در کتابی که درباره آنسلم نوشت، این نتیجه را بیان نمود که مطالب دینی دارای انسجام درونی هستند و لذا برای اثبات عقلانیت دین باید رشته بهم تنیده ارتباطات آن‌ها را دنبال کرد تا به آن دست یافت.

دوم؛ انحلال دیالکتیکی دین به مسیح و ارجاع و دلالت همه بحث‌های کلیسایی به اوست. درواقع بارت دیالکتیک زمان و سرمدیت کرگور را به مسیح شناسی (Christology) منتقل کرد. به عقیده ی وی زمان و سرمدیت بدون تماس با یکدیگر، با هم ارتباط برقرار نموده و خط مرگ را در طول این خط تماس، رسم می‌کنند، اما نه به عنوان یک مرز کلی (general border) بین خدا و مخلوقات بلکه به عنوان تعینات وجود واحد مخلوقات، یعنی به عنوان حیات، مرگ و «زنده شدن عیسی» که مسیح قوم بنی اسرائیل است (resurrection of Jesus the Christ of Israel). فقط در این صورت است که تفاوت کیفی نامتناهی زندگی ما را نیز در بر می‌گیرد. (p.34)

البته به عقیده ی وی این تفاوت کیفی نامتناهی میان ما و خدا یک فاصله نیست، بلکه برعکس این تفاوت، واقعیت مسیح را تشکیل می‌دهد و دال بر نزدیک بودن خدا به ماست. او در یک سخنرانی تحت عنوان «جایگاه فرد مسیحی در جامعه» (The Christian's place in society) که در سال ۱۹۹۱ ایراد کرد، کار الهیات را شبیه کار کسی دانست که سعی دارد پرنده ای را در حال پرواز رنگ کند که این تشبیه به نحو شایسته ای اصول عقاید و روش دیالکتیکی بارت را توصیف می‌نماید.

بارت از خدایی سخن می‌گوید که به گونه‌ای وصف ناپذیر فاعل شناسا (subject) ست. خدایی که قابل شناخت (knowable) است اما قابل درک (comprehensible) نیست. خدایی که زنده، مختار، عادل و مطلق است (Barth .1981.p.32).

بارت هم چنین در رساله ای با نام «کلام خدا و وظیفه روحانیت» (*the world of God and the task of the ministry*) که در سال ۱۹۳۲ به طبع رسید، بین سه شیوه سخن گفتن از خدا تمایز قائل شد: اول شیوه اعتقادی یا راست کیشی: به عقیده ی بارت هر چند میل به عینیت در این رهیافت مشهود است و لکن اعمال این شیوه باعث می‌شود که توصیف‌های ما از خدا، با خود خدا در هم آمیزد. هم چنین در این طریق از انسان‌ها خواسته می‌شود که دست از تفکر کشیده و صرفاً به اوامر و نواهی پاسخ مثبت دهند. از نظر بارت این شیوه در نهایت به امری سرکوب‌گرانه تبدیل می‌شود. شیوه دوم نوعی عرفان یا انتقاد از

الهیات دیالکتیکی (Dialectical Theology)

خود است. این شیوه از ما می‌خواهد که تسلیم خدا شده و خواهان هر چیزی منجمله مرگ خودمان باشیم. بارت این شیوه را مردود نمی‌داند اما معتقد است که نفی انسانیت، فی نفسه، نمی‌تواند وحی الهی باشد.

شیوه سوم، شیوه دیالکتیک است که بارت آن را بهترین شیوه می‌داند. در دیالکتیک حقیقت حقه خدا، که نمی‌توان آن را به طور مستقیم درک کرد، به گونه‌ای شایسته و به وسیله حرکت مداوم فکر میان پاسخ مثبت و پاسخ منفی، یعنی میان «جلال خدا» (glory) و «خفای» (concealment) او تصدیق می‌شود (Barth.1981.p.28).

در کتاب *اصول عقاید گوتینگن*^{۱۱} (*The Gottingen Dogmatics*)، بارت دیالکتیک را به معانی مختلفی به کار می‌برد:

۱) دیالکتیک مفاهیمی که بدون یکدیگر قابل تصور نیستند. مانند امکان و عدم امکان، ضرورت و عدم ضرورت، خودسالاری (autonomy) و دیگر سالاری (heteronomy). از نظر بارت این دیالکتیک یعنی دیالکتیک مفاهیم (dialectic of concept) در حوزه‌ی الهیات جایی ندارد. زیرا خدا را نمی‌توان در هیچ طرح و مفهومی زندانی کرد. اگر خدا در یک دیالکتیک مفهومی جای بگیرد، هر چقدر این دیالکتیک پیچیده باشد، رابطه میان خدا و جهان، رابطه متقابل و عکس پذیر می‌شود و جهان در عدم ضرورت خودش برای خداوند، به همان اندازه ضروری می‌شود که خدا برای جهان ضروری است.

۲) دیالکتیک وجودی (dialectic of existence) یا «دیالکتیک تعارضات درون جهانی» (dialectic of inner – worldly antinomies) بارت این دیالکتیک را دیالکتیک نسبی (relative dialectic) می‌نامد. ما سعادت و عدم سعادت، زیبایی و زشتی، لذت و رنج، جنگ و صلح را تجربه می‌کنیم. هم چنین غایت انگاری (teleology) و عدم غایت انگاری (dysteleology) را در جهان خلقت دست اندرکار می‌بینیم. به عقیده‌ی بارت گرچه خدا کلام خود را در قالب دیالکتیک وجودی به ما خطاب کرده است، لکن نمی‌توان گفت که کلام خدا با این نوع دیالکتیک یکی است. آن چه که برای یک متأله باید مهم باشد و مورد توجه قرار گیرد، تعارضات درون جهانی نیست، بلکه تعارض بسیار برتر «خدا» و «جهان» است.

۳) دیالکتیک به عنوان روش کلامی (dialectic as atheological method) و یا دست کم به عنوان یک روش تحمل کلامی: تفکر دیالکتیکی تشخیص می‌دهد که خدا همواره عالم (subject) است و نمی‌تواند به معلوم (object) ما تبدیل شود. در این خصوص بارت می‌گوید که تفکر و سخن گفتن ما از خدا باید به طور مداوم از یک مفهوم نامناسب به مفهوم دیگر در حرکت باشد و در همان حال می‌باید به کلمه خدا اجازه دهیم که همه مفاهیم ما را تعریف کند.

این تفکر دیالکتیکی، به خصوصیت دنیوی و بشری اصول عقاید تعلق دارد و در بهشت ما دیگر نیازی به تفکر دیالکتیکی نداریم.

محور این دیالکتیک، وحی اختفای خدا و تأکید متقابل بر آزادی بنیادین خدای بخشنده در همه روابطش با جهان است. رکن دیالکتیکی وحی و انکشاف الهی این است که در خفا روی می دهد، چه ما در مورد موعظه بشر بیندیشیم و یا در مورد گواهی بشر در کتاب مقدس و یا در مورد عیسی مصلوب؛ وحی خدا غیرمستقیم و پنهان است و چیزی نیست که بشود آن را به نحو بی واسطه و یا به وسیله واقعیت تجربی درک نمود. در عیسی مسیح مصلوب خدا با ما به صورت کاملاً ناشناخته (completeincognito) ملاقات می کند. این خفای الهی از نظر بارت یک واقعیت کلامی است و نه صرفاً یک محدودیت معرفت شناختی، تفکر دیالکتیکی بارت، مشخص کننده بحث او در مورد هر امر عقیدتی است. مثلاً این تفکر در بحث « صور سه گانه کلمه الله » و در نظریه تثلیث که بیان کننده انفسی بودن پایدار خدا (theindissoluble subjectivity of God) هم در رویداد عینی تجسد و هم در پاسخ انفسی مؤمنان به آن رویداد است، خود را نشان می دهد.

هم چنین می توان این تفکر را در بحث بارت در مورد نظریه ی انتخاب، به وضوح مشاهده کرد. براساس این نظریه، برای هر شخص در هر لحظه ای، یک امکان مضاعف «ایمان» یا «بی ایمانی» وجود دارد ولی در نهایت «تصمیم میان این دو امکان نه در دست‌های ما بلکه در دست‌های خداست»

بحث بارت از صفات الهی، بر تشش دیالکتیکی صفات قابل انتقال و غیر قابل انتقال مبتنی است، یعنی بر وجود خدا برای ما و وجود خدا برای خودش «واقعیت زنده و تمام نشدنی خدا باید به وسیله صفات شخصیت (personality) و ازلیت توصیف شود.» ما نمی‌توانیم با گفتن یک کلمه، حتی اگر آن کلمه عشق باشد، از خدا صحبت کنیم. برای سخن گفتن از خدا باید تفکر و تأمل کرد و مطالب زیادی را بیان نمود.

این تفکر در انسان شناسی بارت نیز آشکار است. درست همان طوری که وحی، وحی خدای پنهان است، وحی خطاب شده به انسان نیز هست. اما نه به انسان جمعی بلکه به امر انسانی در میان انسان‌ها، یعنی به انسانی مخفی و پنهان و به انسانیت غایب (homo absconditus) (pp.29-30). به عقیده بارت، مسیح شناسی نیز نیازمند تأمل دیالکتیکی است. مسیح در تقابل میان پیدا و پنهان قرار دارد. همه معرفت ما از مسیح، معرفتی دیالکتیکی است. الهیات مسیحی باید با هوشیاری ویژه ای متوجه خصوصیت دیالکتیکی بحث مسیح شناسی و بحث رستگاری (soteriology) باشد. اگر الهیات مسیحی این دو مبحث را کنار بگذارد باید از خود وحی نیز دست بکشد. از دیدگاه وی عیسی ناصری، وحی است. او انسانیتی است که با کلمه الله متحد شده است.

بارت مسیح را کلام مکشوف کننده خدا بر انسان و بخشش او می داند و لذاست که به نظر وی، برای شناختن خدا نمی توان به استدلال‌های فلسفی متوسل شد بلکه باید از طریق روبه رو شدن با مسیح، خدا را رؤیت نمود (ford.1986.p43). هم چنین همان گونه که خدا را از طریق مکاشفه او در عیسی مسیح می توان شناخت، رستگاری و نجات انسان نیز در یک ارتباط وجودی با عیسی مسیح میسر است و به عبارتی دیگر، در یکی شدن با اوست که حقیقت نجات تحقق می پذیرد: «عیسی مسیح

حقیقت است او آشکاری و معرفت آن چیزی است که هست، زیرا او هست. . . پاسخ الهی پرسش از حقیقت، فعل کامل خدا در عیسی مسیح برای ماست که حقیقت را به عنوان حقیقت در ما قرار داده است. و برای رسیدن به این حقیقت انسان باید فقط آن را تشخیص دهد و به وسیله ایمان به آن نائل آید. . . » (Hunsinger. 1991,p.137)

از نظر بارت وحدت متجسم طبایع الهی و انسانی در مسیح، نمونه نخستین هرگونه رابطه خدا و مخلوقات است و نکته اصلی همه تفکرات دیالکتیکی در الهیات مسیحی همین جاست. با وجود این هر آموزه ای اعتبار خاص خود را به همراه داشته و نیاز به تأملی دیالکتیکی دارد.

البته بارت برای بیان افکار و اندیشه‌های خود علاوه بر استفاده از زبان دیالکتیکی، از تشبیه و استعاره نیز بهره جسته است. برخی از تشبیهات وی منفی یا سلبی‌اند مانند وقتی که بارت تجارب انسان را درخصوص محدودیت و اجتناب ناپذیر بودن مرگ یادآوری می‌کند و می‌گوید که انسان این تجربه‌ها را به عنوان رویدادهایی تلقی میکند که با «رازآمیز بودن، در دسترس نمودن و پنهان بودن خدا تشابهات منفی دارد. چنین تجاربی از منفی بودن و سلبی بودن، فی نفسه رویدادهای لطف آمیز نیستند، بلکه مشخص کننده جایگاهی هستند که در آن، امکان لطف خدا در عین غیرقابل درک بودن قابل درک می‌شود» (Barth. 1981.p32) ما در پاسخ منفی خدا، در جایگاه عمیق تری قرار می‌گیریم نسبت به پاسخ مثبت او. «طرف تاریک» (night side) وجود، بهتر قادر است حامل و واسطه‌ی پیام الهی باشد نسبت به طرف تابنده و روشن (sunny side) وجود. برخی دیگر از تشبیهات بارت، در قلمرو ایمان بشر نسبت به فعل خدا، ایجابی و مثبت (positiveanalogies) هستند.

برای مثال از نظر بارت انسان‌ها دارای وحی نیستند، و نیز در یک ارتباط دائمی با وحی قرار ندارند ولی عمل بشر ممکن است شباهتی با عمل الهی پیدا کند. مثلاً عمل ایمان آزاد با عمل لطف آزاد خدا مطابقت دارد.

بارت در کتاب عظیم «اصول عقاید کلیسا» (church dogmatics) در بخشی پیرامون «تشبیه ایمان» (analogia Fidei) این موضوع را به تفصیل مورد بحث قرار داده است. در مجموع می‌توان گفت که موضوع محوری آموزه خدا از نظر بارت این است: «خدا مطابق است با خود خدا هم ظاهراً هم باطناً» (p.33) (God corresponds to God self at intra and at extra)

یک فرد متکلم و متأله چه به نحو دیالکتیکی سخن بگوید یا به نحو تشبیهی باید تفکرش پویا باشد و همواره از خود انتقاد کرده و خویشتن را در معرض اصلاح قرار دهد. از نظر بارت تفکر کلامی شبیه عبور از یک نهر است که باید برای عبور از آن از یک سنگ روی سنگ دیگری بپریم ولیکن حرکت خود را به گونه ای تنظیم کنیم که از افتادن به درون نهر جلوگیری شود (p.33).

تفاوت‌های الهیات دیالکتیکی با الهیات لیبرال

مهم ترین تفاوت بارت با متألحین لیبرال که در واقع می توان آن را وجه مهم امتیاز الهیات بارت بر الهیات لیبرال نیز دانست، رهیافت وی به کتاب مقدس است. بارت سعی داشت این مسئله را تبیین کند که چرا اگر او مخیر می شد که بین «رهیافت تاریخی نقادانه به کتاب مقدس» (the historical – critical approach to the bible) و نظریه‌ی الهام (the doctrine of inspiration) یکی را انتخاب کند، نظریه الهام را بر می‌گزید. متألهمین لیبرال عقیده داشتند که نویسندگان کتاب مقدس، انسان‌هایی مثل خود مابودند و تحت تأثیر افکار رایج زمان خود و شیوه‌های زندگی و جهان بینی‌های عصر خود قرار داشتند و بنابراین به منظور فهم متون مقدس باید با آن‌ها به گونه‌ای نقادانه و در زمینه تاریخی مربوط به خودشان برخورد کنیم.

بارت با کمال شجاعت دیدگاه و روش متألهمین لیبرال را مردود اعلام کرد و مطالعه پولس را به نحوی آغاز نمود که گوئی درباره موضوعی سخن می گوید که خطاب به بارت و معاصرین وی، عنوان شده است. در حقیقت بارت پولس را به عنوان کسی که زبان گویایی حقیقت الهی است، مطالعه کرد (forstman. 1929.p.35).

تفاوت مهم دیگر الهیات دیالکتیکی با الهیات لیبرال تأکید بارت بروحی و انکشاف الهی است به جای تأکید بر دین بشری.

مطلب بنیادین در الهیات بارت این است که «خدا، خداست» (God is God) یعنی کاملاً دیگر است؛ و این رازی است که هر چند ورای این جهان است ولی نه تنها جهان را تبیین می کند، بلکه هم چنین درباره جهان با یک معیار خاص، داوری می کند و بدین وسیله هر چیزی را که در جهان هست و بالاتر از آن، همه انسان‌ها را نفی می کند، و بدین ترتیب انسان‌ها در برابر خدا به نیستی تبدیل می شوند. لذا از نظر بارت اگر بشارت (the gospel) خدا که پولس اغلب آن را «عیسی مسیح پروردگار» (Jesus Christ our lord) می‌نامد، به عنوان محل تلاقی و نقطه‌ی تفکیک دو عالم یعنی عالم غیب و شهادت ظهور نمی کرد وضعیت بشر، وضعیت فلاکت کامل (total hopelessness) بود. به عقیده‌ی بارت بشارت هم لطف است و هم داوری. انجیل (the Gospel) یک پیام دینی برای مطلع کردن نوع بشر از الوهیت خود و یا اطلاع دادن به بشر در مورد این که می توانند الهی بشوند، نیست؛ انجیل از خدایی صحبت می کند که کاملاً از انسان‌ها متمایز است. رستگاری از طرف خدا به سوی انسان‌ها می‌آید، زیرا انسان‌ها به عنوان انسان نمی توانند خدا را بشناسند و آن‌ها هیچ حقی ندارند که چیزی از خدا برای خودشان ادعا کنند. انجیل چیزی در میان چیزها نیست که بتواند مستقیماً فهمیده و درک شود. انجیل کلام منشأ نخستین همه چیزهاست. کلامی که چون همیشه جدید است، باید همواره با ترس و لرزی جدید دریافته شود. بنابراین انجیل، یک رویداد، یک تجربه و یا یک احساس هر قدر هم مطبوع باشد، نیست. بلکه انجیل، ادراک روشن و عینی است از آن چه که چشم ندیده و گوش نشنیده

است. به علاوه آن چه که انجیل از انسان‌ها طلب می‌کند، چیزی بیش از توجه یا فهم یا هم‌فکری است. انجیل از انسان‌ها، مشارکت، ادراک و تعاون (co-operation) می‌خواهد، زیرا انجیل پیامی است که ایمان به خدای زنده را فرض می‌نماید و آن چیزی را که فرض می‌کند، خلق می‌کند (forstman. 1929.p.37).

به نظر بارت الهیات لیبرال، حقیقت و قدرت بشارت را ندیده می‌گیرد زیرا می‌کوشد تا بشر را از الوهتیش آگاه کند یا این که به انسان‌ها بگوید که چگونه می‌توانند الهی شوند. لیبرال‌ها بشارت را یک تجربه یا یک رویداد و یا یک احساس به شمار می‌آورند. اما بارت هیچ نشانی از چنین اموری در پولس نمی‌یافت. به عقیده وی مبنای پولس این بود که «خدا، خداست و لذا بشارت را فقط می‌توان با ترس و لرزی جدید، یعنی با آن چیزی که هیچکس ندیده و نشنیده است دریافت کرد.» (p.38)

و سومین اختلاف مهم الهیات دیالکتیکی با الهیات لیبرال این است که براساس آموزه‌های بارت خدا در جست و جوی نجات بخشی انسان گناهکار است و نه این که انسان در جست و جوی خدا باشد.

از نظر بارت هر نوع جستجوی دینی انسان برای رسیدن به خدا بی نتیجه است و خدا مفقود نیست که نیاز باشد او را جستجو کنیم. جستجوی انسان برای رسیدن به خدا، همیشه به یافتن خدایی مطابق میل انسان منجر می‌شود و لذا یک چنین تلاش بیهوده‌ای که براساس عقیده به دور بودن خدا از بشر شکل می‌گیرد، از نظر بارت مردود و محکوم است.

به عقیده ی وی رسیدن به رابطه‌ای با خدا که منجر به رستگاری بشود فقط با موهبت الهی (gift of God) ممکن می‌گردد. این موهبت لطف نام دارد و فقط از طریق ایمان می‌توان آن را دریافت کرد. اتکای انسان به فعل خودش، به نفی موهبت خداوند منجر می‌شود. بارت در رساله به رومیان می‌گوید: «... لطف به این معنا نیست که انسان‌ها می‌توانند یا باید کاری بکنند. هم چنین به این معنا نیست که آنها می‌توانند یا باید کاری انجام ندهند. لطف به این معناست که خدا کاری را انجام می‌دهد و نیز لطف به این معنا نیست که خدا هر کاری را انجام می‌دهد. لطف بدین معناست که خدا کاری کاملاً قطعی انجام می‌دهد، نه این که کاری را این جا و کار دیگری را آنجا انجام می‌دهد، بلکه کاری کاملاً معین و قطعی را در انسان‌ها انجام می‌دهد. لطف به این معناست که خدا گناهان انسان را می‌بخشد» (p.38)

هم چنین بارت در کتاب اصول عقاید کلیسا درخصوص چگونگی معرفت ما به خدا می‌گوید که ما خدا را می‌شناسیم چون او خدایی است که خود را بر ما مکشوف می‌کند. از نظر بارت «... خدا ارتباط میان خودش و ما را جستجو کرده و ایجاد می‌کند و بنابراین او عاشق ماست. اما او «خدای عاشق» (loving one) به عنوان پدر و پسر و روح القدس است که هم چنین بدون ما، به صورتی آزاد، پروردگار است و برای خود زندگی می‌کند، خدا کسی است که آزادانه عشق می‌ورزد» (Ford. 1989. p.36).

جایگاه و اهمیت بارت در الهیات معاصر

کارل بارت با طرح یک الهیات دیالکتیکی و تنزیهی^{۱۲} و معرفی خدا به عنوان کاملاً دیگر^{۱۳} و مسیح به عنوان مظهر و تجلی خداوند یعنی کسی که خدا خود را در او مکشوف^{۱۴} ساخته و واسطه ی فیض حق تعالی است، روح تازه ای در کالبد بی جان ایمان مسیحی قرن نوزدهم دمید. بارت انسان را گناهکار دانست^{۱۵} و معرفت حق را نه امری اکتسابی بلکه امری موهوبی به شمار آورد و اعلام نمود که همه راه‌هایی که از انسان به سوی خدا می‌رود به بن بست خواهد رسید و در حقیقت این خداست که در جستجوی انسان است. انسان نیز فقط از طریق روبه رو شدن با مسیح و برقرار کردن ارتباط وجودی با وی، شایسته‌ی نجات و رستگاری می‌شود: «عیسی مسیح حقیقت است، او آشکارگی و معرفت آن چیزی است که هست، زیرا او هست... و برای رسیدن به این حقیقت انسان باید فقط آن را تشخیص دهد و به وسیله ایمان به آن نائل آید» (Hunsinger, 1991, p.137)

قابلیت و نیز موفقیت الهیات بارت در زنده کردن عشق خدا در قلب‌ها و آشنایی مردم با خدای حی و حقیقی که در جست و جوی نجات بخشی انسان گناهکار است، می‌تواند از مهم ترین امتیازهای اندیشه بارت بر الهیات لیبرال محسوب گردد.

علاوه بر این مهم بارت به عنوان پیشگام نهضت بزرگ تجدید حیات الهیات در جهان معاصر تأثیرات تعیین کننده دیگری نیز در تاریخ تفکر به جای گذاشته است که به اختصار به چند مورد اشاره می‌شود:

(۱) راه حل بارت در خصوص تعارض دین و علم با طرح این مطلب که علم و دین به دلیل تفاوت در موضوع، روش و غایت هیچ فصل مشترکی ندارند و لذا تعارض میان آنها منتفی است، برای بسیاری از متفکران بعد از او راهگشا بوده است.

(۲) بارت بر این عقیده بود که زبان کتاب مقدس تمثیلی و استعاری است چرا که باید از زبان انسانی محدود به زمان و مکان استفاده می‌کند تا درباره خدایی که فراتر از زمان و مکان است سخن بگوید، لذا در فهم کتاب مقدس علاوه بر زبان دیالکتیکی باید از زبان تمثیل نیز سود جست. این دیدگاه بارت امکانات جدیدی را فراروی الهیات فلسفی قرار داد و به ارتقای زبان دینی یاری رساند.

(۳) بارت با معکوس کردن الگوی مذهب پروتستان جدید یعنی این که به جای جست و جوی در مورد جایگاه عیسی در تاریخ باید به جست و جوی جایگاه ما در عیسی پرداخت، اولین مابعدالطبیعه مسیح شناسانه غرب را ابداع نمود (Ford, 1989, p.46).

(۴) کار بزرگ دیگری که بارت انجام داد و به نظر می‌باید الگوی عمل متفکران سایر ادیان قرار گیرد، اقدام او در مورد وحدت کلیساها و تلاش برای جلوگیری از تشتت و تفرقه در عالم مسیحیت بود. شیوه برخورد وی با مخالفان همواره شیوه ای نقادانه ولی محترمانه بود.

هر چند پاپ پیوس دوازدهم بارت را بزرگ ترین متأله بعد از توماس آکوئینی (۱۲۲۴-۱۲۲۵) و همچنین پرنفوذترین عالم الهیات قرن بیستم دانسته است (Barth. 1965.p.1) اما عده ای بارت را به عنوان یک متکلم مرتجع مورد انتقاد قرار می دهند و از او به عنوان کسی یاد می کنند که درصدد بود ایمان را از گزند عصر تجدد نجات دهد ولی این کار را به وسیله زندانی کردن ایمان در حجره مهر و موم شده حقیقت و حیانی کتاب مقدس انجام داد. اما این گونه قضاوتها صحیح نیست؛ زیرا تفکر بارت کاملاً جدید است. تفکر بارت چه از لحاظ ساختار و چه به لحاظ کوشش مداوم برای رسیدن به توافق با نهضت روشنگری، تفکری نو و بدیع است. درواقع اگر چیزی به نام پست مدرنیسم وجود داشته باشد، بارت را می توان یگانه نماینده اصلی کلامی آن دانست (Ford. 1989. p.25) زیرا آثار بارت کوششی است گسترده برای فراتر رفتن از نهضت روشنگری. می توان گفت که بارت نقد عصر روشنگری از دین را که نمایندگان آن نیچه و فویرباخ بودند، به نهایت خود رساند، اما این مهم را نه با ملاکهای رایج زمان، بلکه به وسیله معرفی دوباره پیام انجیل، به انجام رساند.

وی موفق شد در برابر مابعدالطبیعه مکانیکی عصر روشنگری که متفکران بزرگی همانند هگل به معارضه با آن برخاسته بودند، بدیل بی مانندی عرضه کند و نیز در اوج بحران مدرنیته و هنگامی که بشر خسته و مأیوس از وضعیت جدید، شاهد بی ثمر بودن اندیشه آرمان شهری مدرن بود، با ارائه بینشی نو، معنویت گم شده در وادی هیچ انگاری را به وی بازگرداند. درواقع بارت را باید پیشگام نهضت بزرگ تجدید حیات الهیات در جهان معاصر دانست. از وی می توان درسها آموخت و به کار بست.

پی نوشتها

۱. الهیات راست دین: راست دینی ترجمه‌ی واژه‌ی ortho dixy است که ریشه‌ی آن کلمه orthodox مرکب از دو کلمه یونانی ARTHOS یعنی درست و DOXA یعنی عقیده می‌باشد و به آن نوع مسیحیتی اطلاق می‌شود که مورد قبول اکثریت قریب به اتفاق مسیحیان بوده و در اعتقاد نامه‌ها و بیانیه‌های رسمی گروه‌های مسیحی درج گردیده است. (ر. ک هوردن. ویلیام ۱۳۶۸ ص ۷)
۲. الهیات عقلانی یا طبیعی یا تکوینی شامل مباحث مختلف درباره خدا و دین با استمداد از عقل و بدون اتکا به وحی است .
۳. در مقابل نهضت لیبرالها، بنیادگراها (FUNDAMENTALIST) قرار داشتند که کتاب مقدس را الهام مصون از خطا دانسته و با نقادی کتاب مقدس مخالف بودند. از نظر آنها هر چند لیبرالیسم با داعیه اصلاح و بازسازی دینی به وجود آمد اما به عاملی جهت تخریب ایمان مبدل شد ..

۴. رودلف اتو (RUDOLF – OTTO) (۱۸۶۹-۱۹۳۷) متولد هاننور. استاد دانشگاه در گوتینگن و ماربورگ. صاحب دو تالیف مهم "ملکوت خدا و پسر انسان (The kingdom of God and the son و مفهوم امر قدسی (the idea of holy)
۵. رودلف بولتمان (Rudolf Bultman) (۱۸۸۴-۱۹۷۶) استاد دانشگاه ماربورگ. یکی از مشهورترین متفکران پیشرو در حوزه ی الهیات و به خصوص تفسیر عهد جدید در قرن بیستم و متأثر از اندیشه‌های بارت. بولتمان با انتشار مقاله "عصر جدید و اسطوره شناسی" به مرکز مباحث الهیات جدید مبدل شد. در خصوص رابطه بارت و بولتمان نگاه کنید به :
- فرستمن جک. (۱۳۸۲)، بولتمان و بارت، شمس الملوك مصطفى، هفت آسمان، شماره نوزدهم، ۷۷-۹۵.
۶. راست دینی جدید (neo - orthodoxy) ترکیبی متناقض به نظر میرسد چرا که "جدید" به معنای تازه و متفاوت است درحالی که راست دینی به معنای "قدیمی و سنتی" می باشد. اولین بار این عنوان توسط مخالفین به کار رفت، اما در حال حاضر جریان جدیدی که توسط کارل بارت در الهیات ایجاد شده به این نام خوانده می شود .
۷. کتاب "رساله به رومیان" (*The Epistle to The Romans*) در سال ۱۹۱۶ در بحبوحه بحران جنگ و فروپاشی امپراتوری دوم آلمان و نیز فروپاشی الهیات رایج آن زمان، نگاشته شد و به سرعت به کتابی پر فروش تبدیل شد. ویرایش دوم کتاب در سال ۱۹۲۲، پس از به قدرت رسیدن حزب نازی منتشر شد و تجدید چاپ‌های متعدد بعدی از روی همین ویرایش صورت گرفته است. بارت در مقدمه ویرایش اول کتاب می گوید: ((همه قوای من برای تفسیر در کوششی مصرف شده که روح کتاب مقدس را که روحی سرمدی (eternal spirit) است از طریق تاریخ و ویرای تاریخ ببینم. آن چه زمانی دارای اهمیت بسیار بود، اکنون نیز دارای اهمیت بسیار است و آن چه امروزه دارای اهمیت بسیار است و نه اینکه صرفاً از روی هوی و هوس و یا امری اتفاقی باشد، در ارتباط با جاذبه کهن (ancientGravity) قرار دارد. اگر ما به درستی خودمان را بفهمیم، در می‌یابیم که مشکلات ما همان مشکلات پولس است و اگر ما با روشنی پاسخ‌های پولس، منور و روشن شویم در می‌یابیم که آن پاسخ‌ها باید پاسخ‌های ما نیز باشد.)) (مأخوذ از ۱۹۹۲. forst man)
۸. الهیات دیالکتیکی (dialectical theology) را الهیات بحران (theology of crisis) نیز نامیده‌اند، زیرا بر آن چه به نظر بارت، بحران مطلق هر امر بشری در حضور خداست، متمرکز است .
۹. بارت کتاب عظیم و نظامند "اصول عقاید کلیسا" را در سال ۱۹۲۷ تألیف نمود. قصد وی از نگارش این اثر توشیح همه آموزه‌های اصلی مسیحیت بر اساس تجلی خدا در مسیح بود. این کتاب در دوازده مجلد تنظیم شده است و بالغ بر ۸۰۰۰ صفحه می‌باشد .
۱۰. "فردریک دانیل ارنست شلاپر ماخر" Friedrich Daniel Ernest Schleiermacher (۱۷۶۸) استاد الهیات دانشگاه برلین. تلاش وی مقابله با متفکرانی بود که در قرن ۱۸ به نفی دین

می‌پرداختند. وی این مهم را با ایجاد ترکیبی از تجربه دینی مبتنی بر سنت و مسیحیت مورد قبول روشنفکران زمان خود به انجام رساند. بارت متأثر از آرای شلایر ماخر بود.

۱۱. بارت در کتاب "اصول عقاید گوتینگن" اختلافات خود را با الهیات لوتری مطرح کرده و ویژگی‌های مکتب الهیاتی خود را عنوان می‌کند. این کتاب قبل از کتاب "اصول عقاید کلیسا" تألیف شده است.

۱۲. در الهیات تنزیهی هر نحو ارتباط مفهومی بین صفات ثبوتی حق و صفاتی که در مورد مخلوق به کار می‌رود مرتفع می‌گردد.

۱۳. اصطلاح (wholly other) را نخستین بار اوتو وضع کرد و بعدها توسط متألهمین دیگر منجمله بارت مورد استفاده قرار گرفت.

۱۴. اصطلاحی که در آثار بارت بسیار تکرار شده (selbst offinbarung Gottes) می‌باشد و در زبان فارسی کشف و مکشوف شدن ترجمه شده است که ترجمه چندان صحیحی نیست و بیشتر قریب به معنای تجلی در عرفان ماست.

(مسیح کاشف وجه الله است - خدا در مسیح به عنوان کلمه الله تجلی کرد)

۱۵. در زبان دینی تفرعن و استکبار کاری است شیطانی و عبارت است از خود بینی و خود پرستی. اساس تفرعن انانیت است. گناهکار دانستن انسان این "من" را می‌شکند و تفرعن و استکبار را از روح و جان آدمی می‌زداید. در زبان عرفانی ما نیز قریب به این مضمون وجود دارد: وجودک ذنب لاقیاس به ذنب

حافظ بکن معامله ای وین دل شکسته

بخر کاین شکستگی ارزد به صد هزار درست

فهرست منابع

هوردون، ویلیام (۱۳۶۸) *راهنمای الهیات پروتستان، ط. میکالیلیان*، انتشارات علمی و فرهنگی
وال، ژان (۱۳۷۵)، *بحث در مابعد الطبیعه، مهدوی*، انتشارات خوارزمی

Barth, karth (1965), *The Theology of John Calvin*, G.W.Bromiley.

Barth, karth (1981) *The Gotingen Dogmatics*, G. W. Bromiley.
Puplishing company Grand Rapids Michiga.

Edward. Pul. (1967) *The Encyclopedia of Philosophy*. Newyork, The macmillan company and free press, 1967

Ford. D. F, (1989), *The Modern theologians*, New York, Basil Black well.

Forst man .Jack, (1929), *Christian Faith in Dark Time*, Westminster,
John knox press.
Hunsinger. George, (1991), *How to read karl Barth*, New York, Oxford
university press.